شرح احوال خواجگی احمد کاسانی
و گذری بر رسالهٔ *در بیان ذکر*

مسعود صادقی[1]
حسناسادات بنی‌طباء[2]

چکیده: ذکر در اندیشهٔ عارفان و صوفیان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است به‌طوری‌که با مطالعه در فرق مختلف تصوف می‌توان آرا و نظرات بسیاری دربارهٔ ذکر به‌عنوان یکی از لوازم سلوک عارف یافت.
از جمله صوفیانی که به انجام ذکر با آداب و شرایط خاص تأکید بسیار دارند، صوفیان نقشبندیه‌اند. خواجگی احمد کاسانی یکی از مشایخ و بزرگان نقشبندیه در رسائل فارسی خویش از ذکر و نقش سلوکی آن برای عارف بسیار سخن گفته است، به‌طوری‌که یکی از رساله‌های خود را با عنوان *در بیان ذکر* به‌طور خاص به این موضوع اختصاص داده است. این مقاله به معرفی شخصیت این عارف بزرگ و تصحیح این رساله اختصاص دارد.
واژگان کلیدی: ذکر، آداب ذکر، احوال ذکر، کاسانی، ذکر لا اله الا الله.

۱.عضو هیئت علمی دانشکده الهیات دانشگاه تهران
E. mail: sadeghi72@yahoo.com
۲. کارشناس ارشد عرفان اسلامی
E. mail: hosnabanitaba@yahoo.com
دریافت مقاله:۱۳۸۹/۱۱/۱
تأیید مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۱۵

سید احمد فرزند جلال‌الدین فرزند جمال‌الدین فرزند برهان‌الدین خواجه، معروف به «خواجگی احمد» و «مخدوم اعظم» در کاسان(۱) از توابع فرغانه به دنیا آمد. (۸۶۸ تا ۹۴۹ هـ ق) مؤلفان نقشبندیه او را «قطب دوران و غوث زمان» خویش خوانده‌اند. نسبت صوری او از جانب پدر به شیخ برهان‌الدین قلج و با چهارده واسطه به امام علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) و از جانب مادر به سادات کاسان می‌رسد. نسبت معنوی ایشان نیز به مولانا محمد قاضی، خلیفه خواجه عبیدالله احرار، می‌رسد که دوازده سال نزد ایشان بود و از صحبت وی بهره می‌جست (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۶ – ۲۵۴؛ نفیسی، ۱۳۴۴: ۴۰۰).

روزگار جوانی خواجگی احمد در کاسان به کشاورزی، فراگیری علوم و شاگردی نزد میر سید عالم سپری می‌شد که جذبهٔ الهی او را فراگرفت و آرام و قرارش را ربود. در پی درمان این سرگشتگی و بی‌سروسامانی راهی چاچ (تاشکند امروزی) شد و به حلقهٔ مریدان مولانا محمد قاضی پیوست. به دلیل آمادگی معنوی و قابلیت‌های روحی که داشت در زمان کوتاهی از جایگاه والایی نزد استاد خویش برخوردار گشت (پژوهنده، ۱۳۷۷: ۱۹۹ – ۱۹۷). مولانا محمد قاضی که از ابتدا به مقام روحانی این عارف بزرگ پی‌برده بود، به وی نسبت «شاهباز بلندپرواز» داد و تربیت او را بر خود واجب و لازم شمرد.

در عظمت مقام عرفانی او این حکایت را نقل کرده‌اند که خواجه احرار پیش از ولادت وی، هنگامی‌که در یکی از سفرهایش از کاسان عبور می‌کرد، به ظهور او بشارت داده بود (برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۵). همچنین سخنانی از کاسانی هنگامی‌که تحت تربیت محمد قاضی بود و سایر مریدان را به تعجب وامی‌داشت بیانگر همین بزرگی است. در *نسمات‌القدس من حدائق‌الانس* دراین‌باره آمده است:

> *شیخ حمدالدین تاشکندی که از مخلصان حضرت مولانا محمد قاضی بوده ...روزی از حضرت مولانا خواجگی شنیده که فرموده‌اند: هرچه در هژده هزار عالم است در وجود خود مشاهده می‌کنیم. این سخن را به طریق استفسار و تعجب به عرض حضرت مولانا محمد رسانیده که می‌تواند بود که کسی هژده هزار عالم را در وجود خود مشاهده می‌کند؟ فرموده‌اند این سخن کیست؟ گفت از مولانا خواجگی. فرمودند: آری این سخن وی است و از وی می‌آید. مدت‌هاست که وی صاحب این حال است. بنابر حرمت پیری و مریدی گرد ما می‌گردد* (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۶ – ۲۵۵).

همچنین باز از ایشان نقل شده است :

وقتی در خدمت مولانای خود – قدس سره- در بخارا مرا غیبتی روی داد و در آن رفتگی سرور عالم – صلی الله علیه و سلّم- را دیدم که سیبی را به وی کرده به من دادند که بوی آن سیب عالم را گرفت. این واقعه را به حضرت مخدوم خود عرض کردم، فرمودند از تو نسبتی ظهور کند که عالم را فرو گیرد (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۵۶).

کراماتی نیز از خواجگی کاسانی نقل می‌کنند که از آن جمله در *نسمات‌القدس* می‌خوانیم:

و از حضرت مولانا خوارق کثیره نیز مشهور است که بعضی اصحاب ایشان آن را در قید کتابت کشیده‌اند. یکی از خوارق غریبهٔ ایشان که بعد از وقوع آن خود فرموده‌اند که می‌توان نوشت و اگر بزرگان پیش می‌شنیدند انصاف می‌دادند، آن است که ضعیفه را طفل چند ماهه در رحم بمرد و قابلات از اخراج آن عاجز آمدند و آن ضعیفه مشرف هلاکت شد. والدهٔ آن ضعیفه که از مخلصات حضرت مولانا بود به‌زاری و بی‌قراری بسیار از آن فخر کبار التماس امداد نمودند. مولانا به خانهٔ آن ضعیفه رفته بیرون در مراقب شدند و از گرمی غیرت در عرق رفت، به‌ناگاه صیحه برکشیدند، مقارن آن صیحه آن طفل مرده ورم کرده بیرون افتاد (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۶۰- ۲۵۹).

پس از مرگ مولانا محمد قاضی، خواجگی احمد بر مسند او نشست و به تربیت مریدان همت گماشت. او در مدت کمی جمع کثیری از صوفیان و علمای زمان و سلاطین و امرای ترک و تاجیک و ازبک را مرید خود ساخت، به‌طوری‌که در برخی منابع تعداد مریدان خاصی را که تحت تربیت ایشان بوده و از خلفای نقشبندیه شمرده می‌شوند شصت نفر ذکر کرده‌اند (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۶۰- ۲۵۹). از جمله سلاطین و امرایی که به او ارادت می‌ورزیدند می‌توان به عبیدالله خان شیبانی، محمد سلطان جویباری، جانی بیگ سلطان، ظهیرالدین محمد بابر و سلطان همایون در هند اشاره کرد (Svat Soucek: 158). همچنین از میان صوفیان برجسته‌ای که به وی ارادت می‌ورزیدند می‌توان خواجه محمد اسلام جویباری، خواجه محمد سعید جویباری، مولانا دوست اخسیکتی، مولانا لطف‌الله ارجاکتی (جستی)، خواجه بابای تاشقندی، پیر رومی، شیخ دوست صحاف، شیخ خرد و مولانا میرمحمد کاشغری را نام برد (انوشه، ۱۳۸۰: ۶۲؛ کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۲۸۹- ۲۷۱ ؛ *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج۷: ۸۰).

کاسانی پس از چندی از تاشکند به کاسان رفت و برای گسترش این طریقت در کاسان کوشید ولی در آنجا اغتشاشات اجتماعی، شایعات، تعرض‌ها و اهانت‌های پیاپی عرصه را بر او تنگ کرد، ناگزیر همراه خانواده خویش به سمرقند سفر کرد و در روستایی بیرون شهر سمرقند که پس از اقامت او دهبید نام گرفت، مقیم شد. پیش از استقرار در سمرقند، به سراسر بلاد اسلامی از جمله خراسان، هرات، مصر، مکه، هند و کابل سفر کرد. او در هرات شعر و موسیقی را نزد جامی آموخت. پس از این سفرها تا پایان عمر در دهبید زیست و همان جا نیز وفات یافت. آرامگاه وی نیز در آنجاست. پس از او فرزندانش در آن روستا ماندگار شدند، ازاین‌روی آن‌ها را دهبیدی می‌خوانند.

کاسانی دارای چهار همسر، سیزده پسر و یازده دختر بود. بعضی از پسران او پس از کاسانی بر مسند ارشاد نشستند. از جمله خواجه کلان دهبیدی فرزند دوم و خواجه دوست فرزند چهارم وی. خواجه اسحاق دهبیدی یا همان خواجه اسحاق ولی نیز یکی دیگر از فرزندان کاسانی است که در زمان مرگ پدر خردسال بود، اما براثر تربیت شیخ لطف‌الله جستی مراحل سلوک تصوف را پیمود تا خود به ارشاد طالبان مشغول شد و مورد احترام و اعتقاد خاص مردم قرار گرفت (کشمی برهانپوری، ۱۳۷۴: ۱۷۰ – ۱۶۶ ؛ *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج۷: ۸۰).

در زمان خواجگی، اعتبار و منزلتی که نقشبندیه در عهد خواجه عبیدالله احرار داشت تجدید نشد، با این حال کاسانی بی‌تردید در حیات، استمرار و گسترش این طریقت در تاریخ نقشبندیه، نقش عمده‌ای ایفا نموده است. تألیف پنج اثر حاوی مقامات و مناقب کاسانی در شرایطی که اطلاعات مربوط به دیگر مشایخ نقشبندی آن دوره محدود است (پژوهنده، ۱۳۷۷: ۲۱۰)، بیانگر حسن شهرت و نفوذ تأثیر اوست.

خواجگی احمد کاسانی بیش از سی رساله در حوزهٔ تصوف و عرفان به زبان فارسی نگاشته است، رسائل عرفانی کاسانی دارای جنبه‌های تعلیمی و اندرزگونه با استشهاد از آیات، روایات، احادیث و اشعار بسیار است. به‌کارگیری این شیوهٔ بیان همراه زبان تمثیلی و تشبیهات مکرر بر لطف و دل‌نشینی رسائل وی افزوده است، با وجود سادگی نثر و کاربرد معمول و متعارف واژگان و زبان، اما استعمال جملات معترضهٔ طولانی و شمار قابل توجه آن، گاهی نثر را مشکل و پیچیده می‌نماید. کاسانی در انتخاب موضوعات و پرداختن به مفاهیم، همچنین استفاده از جملات و عبارات تکراری در رسائل خود، بی‌پروا به نظر می‌آید.

خواجگی احمد کاسانی از صوفیان مهم و تأثیرگذار طریقهٔ نقشبندیه است. او افزون‌بر پایبندی به اصول یازده‌گانهٔ نقشبندیه، و التزام به سنت پیامبر(ص) دارای اندیشه‌های مستقل و متفاوت و حتی مغایر با آرای بهاءالدین نقشبند مؤسس و بنیان‌گذار این سلسله می‌باشد. این عقاید نو در طریق نقشبندی گاهی مایهٔ انکار او و اهانت به وی می‌گشت و ادامهٔ کار را برایش سخت می‌نمود. ارادت و توجه او به سلاطین و امرای زمان خود، ذکر علانیه، وجد و سماع، برهنه‌کردن سر و بلندکردن صدا به درد و سوز و ناله از جمله اموری است که وی به طریق نقشبندیه افزود؛ درحالی‌که تا پیش از این بزرگان نقشبند آن را نهی می‌نمودند.

کاسانی با الحاق این تغییرات به این طریقت مورد تردید و اعتراض معتقدان نقشبندیه و حتی برخی مریدان خویش واقع می‌شد. نوآوری‌های وی این دغدغه خاطر را برای اطرافیان به همراه داشت که او طریق خواجگان را تغییر داده است.

یکی از خصوصیات بارزی که در اندیشه و عمل کاسانی دیده می‌شود ارتباط خوب و دوسویهٔ وی با سلاطین و امرای زمان خود می‌باشد. دلیل این امر را می‌توان در آثار کاسانی و از زبان خود وی پیدا نمود. کاسانی که به خاطر ایجاد نوآوری‌هایی در طریق نقشبندیه به‌شدت مورد آزار و توهین قرار گرفته بود، نه‌تنها در برابر هجوم اتهامات دست از عقاید خود برنداشت و صحنه را خالی نکرد، بلکه با توسل به حمایت پادشاهان، سعی در تثبیت عقاید خود نمود. ترویج طریقت صوفیان در سایهٔ حمایت و اعتقاد پادشاهان در بسیاری از آثار کاسانی با جدّیت تمام دنبال شده است.

کاسانی کوشش کرد تا روابط میان مشایخ طریقت با پادشاهان عصر را رسالتی الهی و تکلیفی آسمانی جلوه دهد. به نظر می‌رسد ارادت و حرمت سلاطین عهد تیموری و صفوی نسبت به مشایخ صوفیه به‌خصوص اعتبار و حرمت خواجه عبیدالله احرار و نقش و جایگاهی که نقشبندیه در زمان او بدان دست یافت، کاسانی را تشویق کرد در چنین شرایط مساعدی جهت به‌دست آوردن امتیازات به نفع طریقت خود بکوشد. همچنین قدسی جلوه‌دادن رسالتش در هدایت پادشاهان زمان، این امکان را به او می‌داد تا شبههٔ مریدان و دوستدارانش دربارهٔ ارتباط او با سلاطین عصر را برطرف نماید (پژوهنده، ۱۳۷۷: ۲۰۴).

با اینکه کاسانی اهل تسنن بود، اما از آثار او برمی‌آید که به ائمهٔ شیعه ارادت داشته و برای ایشان احترام قائل بوده است. کاسانی که خود از سادات کاسان بوده و نسبش به امام رضا(ع)

می‌رسد در آثارش از احادیث و روایاتی استفاده می‌کند که اکثر آن‌ها از ائمهٔ شیعه نقل شده است. همچنین همان‌طورکه در رسالهٔ *آداب السالکین* بیان می‌کند، سلسلهٔ خواجگان را به امام جعفر صادق(ع) می‌رساند و از ایشان با لفظ «امام» یاد می‌کند (کاسانی، *آداب السالکین*، نسخه خطی کتابخانه مجلس، برگ ۷۲ الف).

همچنین در رسالهٔ *تنبیه السلاطین* یزید بن معاویه را مورد لعن قرار می‌دهد که این موضوع نیز نشان‌دهندهٔ ارادت پنهانی او نسبت به ائمهٔ شیعه و امام حسین(ع) است (منزوی، ۱۳۶۴، ج۲: ۶۶۷).

درهرحال کاسانی را می‌توان عارفی پایبند به سنت و شریعت و ارادتمند به یاران پیامبر(ص) دانست که به ائمهٔ شیعه نیز ارادت دارد، هرچند به‌طور خاص از آن‌ها نامی به‌میان نیاورده است.

نگاهی به رسالهٔ *در بیان ذکر*

رسالهٔ *در بیان ذکر* یکی از سی اثر جلال‌الدین احمد کاسانی است که در این پژوهش تصحیح و بررسی شده است. این رساله که با زبانی ساده و شیوا و با یاری‌گرفتن از آیات، احادیث و اشعار متنوع و بسیار، جذابیتی دوچندان یافته، مخاطب را با خود همراه می‌کند و پله‌پله راه سلوک را به وی می‌نمایاند.

«ذکر» در دیدگاه کاسانی و پیش از آن در طریق نقشبندیه از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ به‌طوری‌که با رعایت آداب و شرایط کامل، می‌تواند فرد سالک را به منتها درجهٔ عرفان و وصل محبوب حقیقی برساند. حقیقت ذکر که از دید این عارف بزرگوار، حضور و آگاهی است، مانع از غفلت بنده شده و این یاد و حضور پیوسته و مداوم حجاب‌های نفس را یک‌به‌یک کنار می‌زند و باعث طلوع خورشید حق و درخشش انوار آن در آسمان دل سالک می‌گردد.

کاسانی در این رساله، نه‌تنها به ذکر به‌طورخاص می‌پردازد و با دقت مراتب ذکر و ذاکر را بیان می‌کند، بلکه با پرداختن به الهیات ذکر یا اوصاف مذکور، همچنین روان‌شناسی ذکر یا احوال روانی ذاکر به‌طور کامل حق مطلب را به جا می‌آورد.

کاسانی با استفاده از تمثیل و بیان داستان‌هایی از عرفا و مشایخ صوفیه به زیبایی و جذابیت این رساله می‌افزاید و به مخاطب در درک بهتر آنچه قصد بیانش را دارد کمک می‌کند.

وی پس از بیان مقدماتی در اهمیت ذکر به‌عنوان ابزاری برای رفع حجب و تقرّب به محبوب، تقسیم‌بندی مناسبی برای سالکان و مراتب آن‌ها ارائه می‌دهد و براساس همین تقسیم‌بندی، ذکر هر

گروه را خاص همان گروه می‌داند. کاسانی سالکان را به سه گروه مبتدی، متوسط و منتهی تقسیم کرده و برای هرکدام از این سه گروه بدایت و نهایتی بیان می‌کند. بدایت در هر گروه ابتدای راه سلوک آن است و نهایت، منتهی درجه‌ای است که سالک در آن مرتبهٔ خاص بدان دست می‌یابد. بدین‌گونه که سالک مبتدی پس از رسیدن به نهایت مرتبه‌ای که دارد وارد گروه متوسطان شده و در بدایت آن قرار می‌گیرد؛ و به همین صورت راه را می‌پیماید تا به منتهی درجهٔ کمال دست پیدا کند. این همان جایگاه و مرتبه‌ای است که کاسانی از آن به «فناء اتم» یاد می‌کند.

کاسانی برای هرکدام از سالکان در این سه مرتبه ذکر مخصوصی را بیان می‌کند که به‌وسیلهٔ آن راه سلوک را طی کنند و پس از رسیدن به نهایت مرتبه‌ای که در آنند وارد مرتبهٔ بالاتر گردند.

حقیقت ذکر از دیدگاه کاسانی

کاسانی ذکر را هم در برابر غفلت به‌کار می‌برد و هم به معنای غفلت و فراموشی؛ غفلت از ماسوی‌الله و آنچه غیر از خداوند است؛ غفلت از خویشتن و بی‌خودشدن از خود، به گونه‌ای که سالک همه چیز را خدا ببیند و هیچ چیز جز خدا نبیند؛ و غفلت از این صفتِ بی‌خودی که از اوصاف انسانی است و رسیدن به حضور و آگاهی تمام که صفت ذاتی خداوند است. پس حقیقت ذکر از دیدگاه کاسانی رسیدن به حضور و آگاهی دائمی است.

ذکر حقیقی از دیدگاه خواجگی احمد آن است که نتیجه دهد. او نتیجه را «فنای وجود بشریت» می‌داند، سپس «وجود بشریت» را به تعلق‌هایی که انسان به چیزها دارد معنا می‌کند و معتقد است که ذکر وقتی نتیجه می‌دهد که این تعلق‌ها از میان برود و اگر این‌طور نشد ذکرش بی‌حاصل است.

او این نتیجه را در مرتبهٔ مبتدیان برای ذکر قائل است و در مراتب بالاتر نتیجه را رسیدن و قرب به محبوب می‌داند و اموری چون رسیدن به درجات و مقامات بهشتی و یا درجات و مقامات دیگری که برای عرفا و سالکان حاصل می‌شود مانند صفای خاطر و بعضی از کرامات و مشاهدات را نتایج کوچکی می‌داند که عارف نباید بدان‌ها باز ماند و مشغول گردد و تنها باید به دنبال رسیدن به هدف حقیقی سلوک که قرب حق و معرفت الله است باشد.

کاسانی مقام و درجهٔ قرب و وصول به حق را بالاترین درجه عارف می‌داند. از دیدگاه وی قرب، اتصال خداوند با روح و جان بنده و رهایی بنده از تمام هستی خویش است.

روش تصحیح رسالهٔ *در بیان ذکر*

شناسایی نسخ خطی موجود و دست‌یابی به آن‌ها اولین و مهم‌ترین گام مصحح است. بنابراین ابتدا با مراجعه به فهرست نسخ خطی کتابخانه‌های ایران و کشورهای دیگر و همچنین مشورت با اهل فن، چند نسخهٔ معتبر از مجموعهٔ رسائل کاسانی را شناسایی کردم که این نسخه‌ها به ترتیب قدمت به شرح زیر است:

نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه استامبول، شمارهٔ ۶۴۹، تاریخ کتابت ۹۹۷- ۹۹۸ قمری.

نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، شمارهٔ ۳۳۵، تاریخ کتابت حدود قرن ۱۲ قمری.

نسخهٔ خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش پاکستان، شمارهٔ ۲۲۶۲، تاریخ کتابت قرن ۱۲ قمری.

نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مرعشی نجفی، شمارهٔ ۱۲۵۳۷، تاریخ کتابت ۱۲۶۸ قمری.

نسخهٔ خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش پاکستان، شمارهٔ ۱۴۰۱، تاریخ کتابت ۱۲۸۰ قمری.

از این پنج نسخهٔ شناسایی شده، توانستم به سه نسخه دست پیدا کنم که عبارتند از نسخ خطی مجلس، گنج‌بخش شماره ۱۴۰۱، و مرعشی. البته هیچ‌کدام از این سه نسخه تمام رسائل کاسانی را دارا نبودند. به‌عنوان مثال از مجموع سی رسالهٔ کاسانی نسخهٔ مجلس شامل یازده رساله، نسخهٔ خطی گنج‌بخش شامل چهارده رساله و نسخهٔ مرعشی شامل پانزده رساله می‌باشد. رسالهٔ *در بیان ذکر* کاسانی در دو نسخهٔ گنج‌بخش و مجلس موجود بود، اما در نسخهٔ مرعشی این رساله یافت نشد. بنابراین اساس کار این پژوهش بر دو نسخهٔ مجلس و گنج‌بخش قرار گرفت. نسخهٔ مجلس در این پژوهش با علامت اختصاری «آ» و نسخهٔ گنج‌بخش شمارهٔ ۱۴۰۱، با علامت اختصاری «ب» مشخص شده‌اند.

در تصحیح این رساله سعی بر حفظ شیوهٔ نوشتاری کاتب داشتم؛ اما در مواردی که در نسخه‌ها تفاوت‌های نوشتاری وجود داشت، نزدیک‌ترین شیوه به رسم‌الخط امروزی را برگزیدم. همچنین بنابر ضرورت برخی اصلاحات را در شیوهٔ نگارش رساله انجام دادم که بدین شرح است:

۱. در هر دو نسخه حرف «گاف» بدون سرکش و به شکل حرف «کاف» نوشته شده بود که در تمام موارد اصلاح شد.

نمونه: ذکر کو تا تو را جان است ← ذکر گو تا تو را جان است

۲. در هر دو نسخه برخی کلمات فاقد نقطه بودند که این مورد در نسخه «آ» بیشتر مشاهده می‌شد و با قیاس با نسخهٔ «ب» اصلاح شد.

نمونه: حیر ← چیز

۳. شیوهٔ کار تصحیح را بر جدانویسی کلمات قرار دادم و کلماتی را که در نسخ «آ» و«ب» به دو شیوه نگارش شده بود، به‌صورت امروزی آوردم.

نمونه:

لایتجتمعانند	←	لایجتمعان‌اند
جانست	←	جان است
بیحاصلی	←	بی‌حاصلی
مجازیکه	←	مجازی که
بهرچه	←	به هر چه
ازو	←	از او
میگویند	←	می‌گویند

۴. در نسخهٔ «ب»، گاهی اوقات به جای حرف «واو» عطف، مصوت ـُ روی حرف قبل گذاشته شده بود که در همه‌جا همان « وَ » خوانده می‌شود و براساس نسخهٔ «آ» اصلاح شد.

نمونه: او به ما محتاجُ ما محتاج نی ← او به ما محتاج و ما محتاج نی

۵. اسم‌های مختوم به «های» غیرملفوظ مانند آیینه که در نسخه به‌صورت علامت وحدهٔ نکره به شکل آیینهٔ نوشته شده بود، به‌صورت رسم‌الخط متداول امروزی (آیینه‌ای) درآمد.

۶. ازآنجاکه هیچ‌کدام از دو نسخه از لحاظ صحت و قدمت صلاحیت مبنا قراردادن را نداشت، به‌شیوهٔ تلفیقی عمل کردم. بدین‌معنا که درصورت تفاوت دو نسخه در عبارتی خاص، هرکدام را که به نظر صحیح‌تر می‌آمد در متن قرار دادم و عبارت نسخهٔ دیگر را در پاورقی درج کودم.

۷. آنچه در [ ] آمده اضافات مصحح است که به متن افزوده شده است.

۸. برای تسهیل در استفادهٔ محققان، شمارهٔ صفحات نسخهٔ «آ» داخل قلاب در متن ارائه شد. بنابراین عدد، بیانگر شمارهٔ صفحهٔ نسخه و الف و ب نمایانگر صفحات پشت و رو می‌باشد.

۹. مستندات آیات، احادیث و اشعار تا جایی که در توان مصحح بود، پیدا و بر متن افزوده شد. همچنین معرفی مختصری دربارهٔ اشخاصی که خواجگی کاسانی از ایشان در رساله‌اش نام برده، برای آشنایی بیشتر مخاطب، در پایان همین فصل در بخش پی‌نوشت‌ها آورده شد.

۱۰. در نقل احادیث و آیات از علامت « » استفاده نموده‌ام تا از متن رساله متمایز شود.

بسم الله الرّحمن الرّحیم[۱]

رساله *در بیان ذکر*

الحمدلله الذی أظهر عیون الحکمة و المعرفة فی قلوب المخلصین و المحققین و أجری المعارف و الحقایق علی لسان العارفین و العاشقین؛ و الصلوة و السلام علی رسوله محمد الذی خلق من الماء و الطین و علی آله و اصحابه العارفین و العاشقین.

فاما بعد قوله تعالی «وَ اذْکُرْ رَبَّکَ إِذا نَسِیتَ» (کهف: ۲۴). أی إذا نسیت غیرک، ثم نسیت نفسک، ثم نسیت وصفک. یعنی فراموش کردن وصفی را که آن بی‌خودی و غیبت است از خود.

بیت:

ذکر گو ذکر تا تو را جان است   پاکی دل ز ذکر یزدان است

قال النبی – علیه السلام[۲] – :«أفضل الذکر لا اله الا الله».(۲)

بدان ای سالک طریق که جهت افضلیت این ذکر بر اذکار دیگر آن است که این کلمه[۳] دو جزو است، در یک جزو نفی غیر است و در جزو[۴] دیگر اثبات محبوب حقیقی بر دل. تقدیم[۵] نفی بر اثبات از این جهت است که اولاً تا غیر منفی نشود[۶] محبت محبوب حقیقی [۳۵ الف] بر دل ثابت[۷] نمی‌شود، چون‌که این‌ها ضدان لایجتمعان‌اند.

بیت[۸]:

---

۱. ب: و به نستعین

۲. ب: ع م

۳. ب: کلیمه

۴. آ: جز

۵. آ: فقدیم

۶. آ: نمیشود

۷. ب: سابت

۸. ب: – بیت

یا[۱] دوست گزین کمال یا[۲] جان — یک خانه دو میهمان[۳] نگنجد

چنان‌که رباعی حضرت خان عالی‌شأن عبیدالله خان(۳) – سلّمه‌الله و أبقائه[۴]- نیز ناظر است بر آن.

رباعی:

ای سالک اوزنکا شکرنی[۵] همره دی — حاضر کوروب انی ناظر و آگه دی

حبس نفس ایلاب انجمن خلوتیدا — اخلاص ایلا لا اله الا الله دی

بدان ای سالک طریق که اولاً آدم و عالم نبود[۶] و[۷] نام هیچ‌چیز از مخلوقات در عالم نبود. بنابر بنابر حکمتی که در بعضی رسائل نوشته شده است عالم را خلق کرد، اگر خواهی شرح از آنجا طلب[۸] یا از خدّام واجب الاحترامِ ایشان.

بیت:

شرح نطق او از او پرس ای سلیم — حکمت لقمان ز لقمان ای حکیم

بعد از آن حضرت آدم [علیه السلام] را خلق کرد به ید قدرت خود و در چهل صباح. قال النبی- علیه السلام[۹]- :«خمّرت طینة[۱۰] آدم بیدیّ أربعین صباحاً».(۴)

[بیت:]

۱.آ: با

۲. آ: با

۳. ب: مهمان

۴. آ: ابقاه

۵. آ: تثیکری

۶. آ: بدان ای سالک طریق که نجات که اولاد عالم و آدم نبود

۷. آ:- و

۸. ب: شرح آن را آنجا طلب کن

۹. ب: + عن‌الله تعالی

۱۰. آ: طینه

خاک ما گل کرد در چل[۱] بامداد   پس از آن جان را در او آرام داد
(عطار)

و از روح خود در قالب آدم دمید. قوله تعالی: «وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی»، (حجر: ۲۹) و به بهشت فرستاد و در بهشت حضرت حوا را از پهلوی چپ او خلق کرد و هر دو را به دنیا فرستاد به جهت[۲] امارت دنیا.

بیت:

چو آدم را فرستادیم بیرون   جمال خویش بر صحرا نهادیم

چه[۳] حقیقت آدمی همان روح[۴] الهی است که گفته شد اوصاف او علم و حیات[۵] و حکمت حکمت و قدرت و سمع و بصر و ارادت و کلام. هرچه غیر این‌هاست همه اوصاف بشریت است که در دنیا او را[۶] حاصل شده است. این حجابی شده او را از حقیقت مقصود که حق است سبحانه سبحانه و تعالی. سالک طریق خواهد که باز به حقیقت خودش که حق است [۳۵ب] سبحانه و تعالی واصل شود بی رفع این حجابات ممکن نیست.

بیت:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم   خوش آن دمی که از این چهره پرده[۷] برفکنم
(حافظ)

از این جهت حضرات خواجگان(۵) - قدس الله ارواحهم- ذکر «لا اله الا الله» را که افضل همهٔ اذکار است از جهت[۸] نفی غیر از دل و اثبات محبوب حقیقی بر دل اختیار کرده‌اند تا به کلمه «لا

---

۱. ب: چهل
۲. آ: بجهة؛ ب: فرستاد به دنیا از جهت
۳. آ: هرچه
۴. ب: روحی
۵. آ: جهات
۶. ب:- را
۷. آ: برده
۸. آ: جهة

اله» هرچه نشان غیر است[۱] بزدایند از دل و به کلمهٔ «الا الله» محبت حضرت محبوب حقیقی[۲] را که حق است – سبحانه و تعالی- در دل ثبت سازند.

همچنین نفی غیر و اثبات محبوب حقیقی کرده کرده به جایی رسد که هرچه نشان وجود و هستی سالک است از ساحت دلش منفی شود که هیچ نماند از محبت غیر مگر محبت محبوب حقیقی. بعد از آن گفته گفته به جایی رسد که سالک و صفت[۳] سالک که آن بی‌خودی و بی‌شعوری است نیز نماند جز حضور و آگاهی و[۴] حضور و آگاهی علی‌الدوام که صفت ذاتی حق حق است – سبحانه و تعالی – عبارت از وجود موهوب حقانی این وجود است. هرچه[۵] از سالک ظاهر می‌شود از آن اوست – سبحانه و تعالی – ، سالک را هیچ نیست.

بیت:

بعد از این گر[۶] شرح گویم ابلهی است   زآنکه شرح این ورای آگهی است

بیت:

نماند مرگت اندر دار[۷] حیوان   به یکرنگی برآید قالب و[۸] جان

(شبستری)

همچنان‌که در این مقام از حضرت – صلّی الله علیه وسلّم – واقع شد من‌الله تعالی: «وَمَا رَمَیتَ إِذْ رَمَیتَ وَلَکِنّ اللّهَ رَمَی»، (انفال: ۷).

[بیت]:

۱. ب: نشان غیر و حیزتست
۲. آ: - بر دل اختیار کرده‌اند... محبت حضرت محبوب حقیقی.
۳. ب: وصف
۴. ب: - و
۵. ب: هزار
۶. ب: کهٔ
۷. آ: در
۸. ب: - و

ما رمیت اذ رمیت بی وی است　　همچنین قال الله از صمتش[1] بجست

بدان ای طالب صادق که سالکان این طریق سه قسمند: مبتدی و متوسط و منتهی. چون‌که ذکر «لا اله الا الله» سبب رفع حجاب و وصل محبوب حقیقی می‌شود، پس چاره نباشد هر یکی از این مبتدی و متوسط و منتهی را از ذکری که به آن رفع حجابات کنند از دل [۳۶الف] و واصل سازند خود را به محبوب حقیقی.

اولاً بدان ای سالک راه حقیقت که ذکری که ثمره و نتیجهٔ او وصل محبوب حقیقی است، آن است که[2] سالک طریق می‌باید که این سررشته دولت را از کامل مکمل گیرد که او از کامل مکملی دیگر گرفته باشد. همچنین معنعن(۶) تا حضرت – صلی الله علیه وسلّم –نتیجه دهد. چنانکه گفته‌اند: تیر از ترکش سلطان باید تا حمایت را شاید.

بعد از به‌دست آوردن این سررشته از کامل مکمل به حکم خیر الأعمال أدومها(۷) به طریق دوام در همه جا و[3] با همه کس و در همه کار می‌باید که مشغول و حاضر باشد، بیت:[4]

سررشته دولت ای برادر به کف آر　　وین عمر گرامی به خسارت مگذار
دایم همه جا با همه‌کس در همه‌کار　　میدار نهفته روی[5] دل جانب یار
(ابوسعید ابی‌الخیر)

به صدق و اخلاص تمام.

دیگر ذکری که از[6] پیش خود یا از پدر و برادر و مصاحبان و استادان و معلمان و از کتب، یا از کسی که به مرتبه تکمیل[7] و ارشاد نرسیده باشد، گرفته باشند،[1] این نتیجه نمی‌دهد؛ چرا که این‌ها را[2] گفته‌اند به منزلهٔ تخمی است نارسیده، او سبز نخواهد شد، از کجا که بر دهد.

---

۱. آ: ارمش
۲. ب: – که
۳. آ: – و
۴. آ: – بیت
۵. ب: چشم
۶. آ: – از
۷. آ: مکمل

بیت:[۳]

بی پیر مرو تو در خرابات هرچند سکندر زمانی

[بیت:]

کشتم به سینه تخم وفای تو سال‌ها لیکن بری نداد چه حاصل ز کشت ما

اگرچه نتایج دیگر حاصل شود[٤] مثل صفای خاطر و بعضی از کرامات و مکاشفات و درجات در بهشت از حور و قصور، و امثال این‌ها؛ همه سهل است پیش درجات عاشقان و عارفان که آن قرب و وصل محبوب حقیقی است.

بیت:

قرب نی بالا نه پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است
الی بی تکیّف بی قیاس اتص هست رب الناس را با جان ناس
(مولوی)

و این [۳۶ب] مقام قصور و حور[٥] اکثر مقام ابلهان است در جنت. قال النبی – صلّی الله علیه وسلّم- : **اکثر أهل الجنّة البُله**(۸). درواقع با وجود وصل محبوب حقیقی در دنیا به این اندک فرصت و آلات و اسباب که به او داده‌اند حاصل می‌تواند کرد، به فواکه جنت باز ماندن جز ابلهی چه خواهد بود؟!

بیت:

دیگران را وعده گر فردا بود لیک ما را نقد هم اینجا بود(۹)

نقل است از حضرت شبلی(۱۰) – قدّس – که گذار[٦] ایشان هرجای[٧] افتاده باشد[٨] که قاری این قرائت[١] می‌کرده باشد، قوله تعالی: «**إِنّ أَصْحَابَ الْجَنّةِ الْيَوْمَ فِی شُغُلٍ فَاكِهُون**»، (یاسین:۵۵)،

۱. آ: رسیده باشد که گرفته باشند
۲. آ: – را
۳. آ: – بیت
۴. آ: – شود
۵. ب: حور و قصور
۶. ب: گذر
۷. ب:– هر جای
۸. ب: برافتاده باشد

حضرت شیخ فریادی کرده گفته باشند که: **اللهم لا تجعلنی منهم**؛ یعنی بارخدایا مرا از این ابلهان مگردان که به فواکه جنت از تو بازمانم.

کمال قابلیت و[۲] استعدادی که حق سبحانه و[۳] تعالی به آدمیان داده است به هرچه از او باز می‌نمانند ابلهی است.

بیت:

به هرچه از دوست وامانی چه زشت آن نقش و[4] چه زیبا
به هر چه از دوست دور افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان(۱۱)

نقل است از حضرت امیر سید شریف - قدّس سرّه - که در آوان طلب علم[۵] به‌واسطهٔ زهد و تقوی، صفای خاطر ایشان در مرتبه[ای] بوده است که بر در مسجدی[۶] مقفّل که می‌رسیده‌اند همین که[۷] اشارت[۸] می کرده‌اند قفل از هم می‌ریخته[۹] است. مکاشفات ایشان[۱۰] به مرتبه[ای] که همه چیز پیش ایشان ظاهر بوده؛ بااین‌همه[۱۱] دانسته‌اند که این‌ها مقصود نیست.

بیت:

سلوک راه عشق از خود رهایی است نه قطع منزل و طی مقامات
من و مستی و ذوق[۱۲] می‌پرستی چه کار آید مرا کشف و[۱۳] کرامات

---

۱. آ: قرأت
۲. آ: - و
۳. آ:- سبحانه و
۴. ب: - و
۵. ب: - علم
۶. ب: مسجدهای
۷. آ: - همین که
۸. آ: + که
۹. ب: مریخته
۱۰. آ: ازیشان
۱۱. آ: با همه
۱۲. ب: + و
۱۳. ب: - و

و مقصود از همه [۳۷الف] طاعات و عبادات از فکر و ذکر و علم و عمل، وصل محبوب حقیقی بوده[۱] است؛ و حصول او بی‌صحبت و ارادت کامل مکمل میسّر نی. به صحبت شریف خواجه علاءالدین عطّار(۱۲) –عطّرالله تربته– شتافته‌اند، به نظر قبول و طریقه ایشان مشرّف شده‌اند.

بیت:

اصل این جمله کمالات به جز مرشد نیست   پیرِ صاحب دلِ کامل صفتِ بحرآشام

در اندک زمانی کمالات ایشان در صحبت شریف ایشان به جایی رسیده بود که بعد از مفارقت از حضرت خواجه هرچه در صحبت شریف ایشان در چغانیان(۱۳) می‌گذشته[۲] در سمرقند سمرقند حضرت امیر را معلوم می‌شده.

غرض[۳] این سخنان آنکه به هر طریقی از طرق این طایفه که عمل می‌کند سالک طریق، می‌باید که به اجازت و ارادت کامل مکمل باشد تا وصل محبوب حقیقی حاصل شود.

دیگر بدان که هیچ ذکری و فکری و عملی سالکان[۴] طریق را بهتر از صحبت کامل[۵] مکمل مکمل نیست، آنچه در یک زمان در صحبت او حاصل می‌شود به سال‌های دراز به ذکر و فکر حاصل نمی‌شود.

بیت:

صحبت پیر به ز هر عمل است   هر که با او نشست در عمل است

[بیت:]

ان یقّر مِن ظلّ عمر   الشیط سایه رهبر به است از ذکر حق

(مولوی)

باز آمدیم به[۶] بیان صحبت: بدان ای سالک طریق که به حکم «الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق»، (مجلسی، بی‌تا، ج۶۴: ۱۳۷). اگرچه راه به حضرت حق سبحانه و تعالی به عدد هر نفسی

---

۱. ب: –بوده
۲. آ: نگذشته
۳. ب: +از
۴. ب: سالک
۵. ب: +و
۶. آ: –به

است، اما بهترین راه‌ها و نزدیک‌ترین طرق، طریق صحبت کامل مکمل است. چراکه طریق[۱] حضرت و صحابه کرام او [۳۷ب] – صلّی الله علیه وسلّم- صحبت بوده است. نمی‌بینی که صحابه کرام – رضوان الله[۲] علیهم اجمعین- با آنکه همهٔ کمالات را داشتند و با همهٔ اوصاف نیک موصوف بودند، موسوم به صحابی شدند.

و آنکه گفته‌اند: **إصحبوا مع الله فإن لم تطبقوا فاصحبوا مع من یصحبوا مع الله**، مراد از این صحبت اینجا لازمه صحبت است که آن حضور و آگاهی است. یعنی حاضر و آگاه باشید به حق - سبحانه و تعالی- ؛ اگر نتوانید پس حاضر به کسانی باشید که ایشان حاضرند به حق - سبحانه و تعالی-.

دیگر بدان که فایدهٔ تمام از صحبت وقتی حاصل می‌شود که آداب و شرایط صحبت را بدانی و به جای آری. هر[۳] چه آداب و شرایط را در *آداب السالکین*[(۱۴)] مستوفی نوشته شده است از آنجا بطلب.

آمدیم به بیان تلقین ذکر «لا اله الا الله» که حضرت خواجگان – قدّس الله ارواحهم[۴] - از آن[۵] آن[۵] جمله اذکار اختیار کرده‌اند.

چون‌که سالکان طریق سه قسم‌اند، ذکر نیز سه قسم است. ذکر مبتدیان این طریق آن است که ذکر «لا اله الا الله» را به حرکات ثلاثه و وقوف ثلاثه می‌باید گفت به اجازت کامل مکمل. اولاً آنکه نفس خود را در زیر ناف حبس می‌باید کرد و زبان را بر کام می‌باید چسبانید[۶] و این نفس را را آخر انفاس خود اعتقاد می‌باید[۷] کرد. چون‌که عبارت از عمر نفسی چند است معدود فی علم الله.[۸] گفته‌اند ماضی مرده است و مستقبل نزاده است و حال در نزع است.[(۱۵)]

---

۱. ب: طرایق
۲. ب: + تعالی
۳. ب: - هر
۴. آ: قدّس الله سرّه
۵. ب:- آن
۶. آ: چسپانید؛ ب: چسفانید
۷. آ: - می‌باید
۸. ب: + تعالی

حرکات ثلاثه آنکه در زمان گفتن «لا» سر خود را بالا می‌باید کرد و در زمان گفتن «اله» به جانب دست راست حرکت کرده هر تعلقی که عبارت از حجابات اوست از وصل [۳۸ الف] محبوب حقیقی در نظر [۱] آورده به شمشیر «لا» این‌ها را از دل خود قطع کرده، در زمان گفتن «الا الله» نفس حبس‌کردهٔ خود را به دل حقیقی که عبارت از اندیشهٔ اوست به جانب دست چپ متوجه گوشت‌پاره صنوبری‌الشکل ساخته به زور هرچه تمام‌تر بکشد تا اثر حرارت نفس به ناخن پای سالک برسد.

به وقوف ثلاثه: وقوف عددی و وقوف زمانی و وقوف قلبی. [۲]

وقوف عددی آنکه ذکر را شمرده گوید طاق طاق، از سه تا بیست‌ویک که محل نتیجه است.

وقوف زمانی آنکه در زمان حبس کردن و گذاشتن نفس و مابین‌النفسین حاضر و آگاه باشد که خاطر غیری در دل راه نیابد. [۳]

و [۴] وقوف قلبی آنکه در زمان گفتن «الا الله» دل خود را به خدا حاضر سازد. همچنین طاق‌طاق طاق‌طاق گفته می‌رود تا به یک نفس به بیست‌ویک برسد که محل نتیجه است.

مراد از نتیجه اینجا فنای وجود بشریت است، عبارت از وجود بشریت [۵] آن تعلق‌ها است که بُوَد بُوَد او را به چیزها. اگر تعلق و محبت یکی از این‌ها از دل او نفی [۶] شده است [۷] ذکر او نتیجه داده است، و اگر نه دلیل است به بی‌حاصلی عمل [۸] او، یعنی نقصانی در عمل او واقع شده است. احتیاط کند، باز از سرگیرد طاق‌طاق تا باز به بیست‌ویک برسد. ملاحظه کن، اگر ذکر او نتیجه داده است. همچنین طاق‌طاق گفته می‌رود تا آن زمان که [۹] وجود بشریت که عبارت از تعلق‌های اوست تمام منفی شود که تعلق هیچ چیز از اشیا مقدار نیم‌سوزنی در دل او نماند.

---

۱. ب: + خود

۲. آ: – وقوف عددی و وقوف زمانی و وقوف قلبی

۳. آ: آگاه باشد خاطر غیری در دل درنیاید.

۴. آ: – و

۵. آ: – عبارت از وجود بشریت

۶. ب: منفی

۷. ب: – است

۸. آ: عملی

۹. ب: آنزمانکه

بیت:

سوزنی را پای بند راه عیسی ساختند حب دنیا بند آمد گر همه یک[۱] سوزن است(۱۶)

این است معنی «إذا نسیت غیرک». سالک در این مقام از بندگی[۲] حرف و تکالیف[۳] آزاد شد، شد، تا این زمان از او هیچ کاری نمی‌آید غیر از این، این زمان امید است [۳۸ب] که از وی کارها آید چنانکه گفته‌اند:

مثنوی:[٤]

گر ز های هو اشارت می‌کنی ور ز داد او عبارت می‌کنی
بنده حرفی نیاید از تو کار جهد کن تا خیزد از پیشت غبار
هان[٥] بیفکن داد را آزاد کن بنده شو بی هی و دادش یاد کن

(مولوی)

این است نهایت ذکر مبتدیان این طریق.

بیان شرایط ذکر:

اوّل آن است که وضو را به طریق دوام بر خود لازم داند، دیگر آنکه ذکر را[٦] از دل گوید و به دل دل گوید،[۷] از معده نگوید که نتیجه نمی‌دهد. از دل گوید یعنی از این اندیشه گوید که عبارت از از دل حقیقی است. به دل گوید یعنی به این گوشت‌پاره صنوبری‌الشکل گوید که در پهلوی چپ اوست.

دیگر آنکه این حرکات که گفته شد پیش مردم ظاهر نسازد و معنوی گوید، چرا که این نسبت شریف را به‌مثابه جوهری است، گفته‌اند هرچند پنهان‌تر لطافتش بیشتر.

---

۱. ب: نیم
۲. ب: بنده‌گی
۳. ب: + گفتن
٤. ب: بیت
٥. ب: ها
٦. آ: – را
۷. آ: – و به دل گوید

دیگر آنکه به طریق دوام گوید، اگر گاهی گوید و گاهی نگوید، به این طریق اگر هزار سال گوید نتیجه نمی‌دهد.

دیگر آنکه سالک از صحبت غیر جنس تا تواند گریزان باشد، همچنان‌که [1] از شیر می‌گریزد.[2]
می‌گریزد.[2]

بیت:

ز ابلهان بگریز چون عیسی گریخت   صحبت احمق بسی خون‌ها بریخت
(مولوی)

[بیت:]

نخست موعظت پیر صحبت این حرف است   که از مصاحب [3] ناجنس احتراز کنید
(حافظ)

چون‌که آدمی را چنین قابل آفریده است [4] که با هر کسی که می‌نشیند رنگ او می‌گیرد، پس
پس سالک می‌باید که جز با عاشقان و عارفان نشست و خاست [5] نکند تا از قبیل ایشان شود.[6]

بیت:

با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین   با آنکه نیست عاشق، یک‌دم مشو قرین
(مولوی)

دیگر آنکه [7] در لقمه و پوشش تا تواند احتیاط کند به جدّ، که اصل در طریق این‌هاست.

چه لقمه [۳۹الف] در وجود آدمی به‌منزلهٔ تخم است [8] هرچه کارند همان بردارند.[9] اگر طیّب طیّب طیّب و اگر خبیث، خبیث.

---

۱. آ: - که

۲. ب: می گریزند.

۳. ب: مصاحبت

۴. آ: - است

۵. ب: خواست

۶. آ: - شود

۷. در نسخهٔ «آ» این دو کلمه ناخواناست.

۸. ب: + در زمین

۹. آ: بردارند همان

بیت:

لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها[1] لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها[2]

هرچیز[3] کاری هم از آن جنس بدروی. گر نیک مرد راهی[4] برو[5] تخم بد مکار
(مولوی)

و در پوشش احتیاط کند که ظاهر[6] را[7] تأثیر تمام است در باطن، چنانکه باطن را تاثیر تمام است در ظاهر. که گفته‌اند: الظاهر عنوان الباطن.

نقل است از[8] خواجه احرار، خواجه عبیدالله(۱۷) – قدّس سرّه العزیز[9]– که روزی به صحبت شریف حضرت[10] امیر قاسم(۱۸)– قدّس سرّه– درآمدم، فرمودند: بابو هیچ می‌دانی که در این زمان معارف و حقایق الهی در میان مردم چرا کم است؟ خود عنایت کرده فرمودند[11] که بنای کار[12] بر تصفیه وجه استعداد است، و بنای تصفیه وجه استعداد بر لقمه حلال است. در این زمان لقمهٔ حلال کمیاب است. تا زمانی که دست ما کار می‌کرد طاقیه هزار بخیه می‌دوختیم و از آن وجه می‌خوردیم و می‌پوشیدیم. کتابخانه[ای] از آباء مانده بود، این زمان او را فروخته‌ایم و وجه تجارتی ساخته‌ایم،[13] از آنجا می‌خوریم و می‌پوشیم.

---

۱. آ، ب: اندیشها
۲. آ، ب: اندیشها
۳. ب: + که
٤. آ: رائی
٥. آ: – برو
٦. آ: + ی
٧. آ: + که
٨. ب: + حضرت
٩. ب: – العزیز
١٠. ب: – حضرت
١١. ب: فرموده اند
١٢. ب: اینکار
١٣. آ: – ساخته‌ایم

نقل است از حضرت خواجه بزرگ، خواجه بهاءالحق والدین(19) - قدّس الله [1] سرّه - که در لقمه در مرتبه[ای] احتیاط می‌فرموده‌اند که در زمان پختن طعام هیچ کس هیچ کاری را بی طهارت و از سر غفلت نمی‌کرده. [2] اگر شخصی به غفلت [3] چمچه(20) در دیگ می‌خسته هیچ کس کس را از یاران خود نمی‌مانده‌اند از آن [4] خوردن، و خود نیز نمی‌خورده‌اند و می‌گفته‌اند که طعامی که بر [5] غفلت پخته شده است نتیجه‌اش غفلت خواهد بود. از این جهت یاران و خادمان ایشان همه به مرتبهٔ حضور و آگاهی مشرف شده [39ب] بودند. [6]

دیگر محاسبه است. «**أفضلُ ما یلزم الانسان نفسَه المراقبةُ و المحاسبةُ و سیاسةُ عمله بالعلم و بحکم [7] خیر الاعمال أدومه**»(21) گفته‌اند عمل سالک طریق تا مدتی مدید پیوسته نشود هیچ نتیجه از عمل او حاصل نمی‌شود و عمل سالک طریق وقتی دایمی می‌شود که مراقبه و محاسبه را در کار دارد.

و مراد از مراقبه در این مقام این است که سالک هرگاه از خواب متنبه شود می‌باید که مراقب انفاس خود باشد که نفسی به غفلت از او به در نیاید تا نماز دیگر؛ چون نماز دیگر گذارد بعد از آن محل محاسبه است به حکم «**تِفکرُ ساعةٍ خَیرٌ مِن عِبادة الثقلین**»(22) تفکر کند ببیند [8] که چند نفس را به حضور و آگاهی برآورده است و چند نفس را به غفلت؛ پیدا سازد آنچه به غفلت برآورده است، توبه کند و هفتاد بار استغفار کند.

کما قال النبی: — علیه السّلام — «إنّه لیغان علی قلبی و إنّی لأستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة»(23)، (محدث نوری، ح5987 و 598) تا آن بی‌کاری‌های او نیز از قبیل کار شود و [9] آنچه به حضور

---

۱. ب: – الله
۲. آ: نمی‌کرده‌اند
۳. آ: – به غفلت
٤. آ: – از آن
٥. ب: به
٦. ب: بوده‌اند
۷. آ: الحکم
۸. در نسخهٔ «آ» نگارش این کلمه به‌صورت: «به بیند» ، و در نسخهٔ «ب» به‌صورت: «به یند» آمده است.
۹. ب: – و

و آگاهی برآورده[۱] است شکر و حمد گوید حق - سبحانه و تعالی- را، تا سبب زیادتی عمل او شود[۲] کقوله تعالی: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» (ابراهیم: ۷).

و سیاست عمل او به علم، آن است که هر عملی که کند از شریعت و طریقت به مقتضای علم می‌باید که باشد تا نتیجه دهد.

بیت:

علم باید تا عمل گنجی بود　　　ور نه بی‌دانش، عمل رنجی بود

«ثم نسیت نفسک»

دیگر بدایت متوسطان این طریق آن است که دل مجازی که عبارت از گوشت‌پاره صنوبری‌الشکل است به گفتار درآید، بی این تکلف‌ها که گفته شد. این زمان این تکلف‌ها را گذارد، به وقوف قلبی متوجه این گوشت‌پاره شود. بدایت ذکر متوسطان در این مقام این است، که تا چندانی که گوشت‌پاره از گفتن باز ایستد. این است ذکر متوسطان این طریق.

بعضی از علامات متوسطان آنکه در این زمان گاهی ایشان را بی‌شعوری‌ها و بی‌خودی‌ها دست می‌دهد و گاهی باز به وجود خود حاضر می‌شوند، ذکر ایشان در این زمان آن است که خود را به این بی‌شعوری و بی‌خودی در دهند تا آن زمان‌که بی‌خودی و بی‌شعوری دایمی شود. این است نهایت «ثم نسیت نفسک» و مقام فنای فنا. هرچگاه سالک وجود و هستی خود را به تمامه در دریای فنا، فانی و مستهلک ساخت که هیچ اثری از وجود و هستی او باقی نماند.

بیت:

در مقامیر(۲۴) خانه وحدت که کوی نیستی است　　　عاشقان درد، اوّل خویش درباختند

مگر این بی‌خودی و بی‌شعوری که وصفی است از اوصاف بشریت.

در این مقام سالک از خود غایب است و به حق حاضر. این نهایت سلوک متوسطان این طریق و بدایت منتهیان این طریق است و بعضی در این مقام غلط کرده‌اند و این را نهایت خود ساخته‌اند، و مقام ارشاد و تکمیل این را خیال کرده‌اند. و این مرتبهٔ خداخوانان[۳] این طریق است.

---

۱. آ: برآورد

۲. ب: + که

۳. ب: خداخانان

بیت:

گر خداخوانی مگو اسرار عرفان فاش فاش ور خدادانی بیا اسرار حق اظهار کن

[بیت:]

اگر چشمت شود روشن بوینی[۱] بسی راه از خداخوان تا خدادان

لا بل به خود حاضر و به حق حاضر. ذکر منتهیان این طریق در این مقام فنای فنا آن است که حضور و آگاهی خود را که مغز و حقیقت ذکر است مدتی به این بی‌شعوری و بی‌خودی دردهند تا آن زمان که این اوصاف که بی‌خودی و بی‌شعوری است نیز به تمامه از ایشان زایل شود که هیچ وصفی از اوصاف بشریت در ایشان باقی نماند. این است فناء فناء فنا. و فناء اتم عبارت از این فنا است و خاصّهٔ حضرت محمد رسول‌الله – صلی الله علیه وسلّم- و امّتان او را به قدر متابعت او از این سعادت نصیب است.

بیت:

به قدر آینه حسن تو می‌نماید روی دریغ کآینه ما نهفته در زنگ است

سالک به جایی می‌رسد که گاهی از خود غایب می‌شود از غایت شغلی که دارد و گاه به خود حاضر می‌شود. این صفت را[۲] به لسان این طایفه وجود و[۳] عدم می‌گویند. سالک می‌باید که اهتمام نماید که این دو صفت در وی دایمی شود، بر وجهی که از کمال بی‌شعوری تمام وجود خود را فراموش کند که هیچ از وجود و هستی خود خبر نماندش. بعد از آن به کمال همتی که دارد می‌باید که مغز و نتیجهٔ ذکر که حضور و آگاهی است به همگیِ خود متوجه این بی‌شعوری سازد تا آن زمان که [۴۰الف] این بی‌شعوری تمام از وی زایل[۴] شود[۵] و آگاهی‌اش دایمی شود.

---

۱. در جای دیگری، از نسخهٔ «آ» معادل این کلمه در نسخهٔ «ب» ، ببینی آمده. اما همان‌طورکه ذکر خواهد شد به دلیل جاافتادگی مقداری از متن نسخهٔ «آ»، این بخش از نسخهٔ «ب» نقل شده است.

۲. آ: – باشد تا نتیجه دهد...این صفت را

۳. آ: – و

٤. آ: ژایل

٥. آ: نشود

این است وصل اعدام که گفته‌اند. پس از این می‌تواند که آن[۱] کارها که مردان این راه[۲] کرده‌اند کرده‌اند کند.

بیت:

وصل اعدام اگر توانی کرد   کار مردان مرد تانی کرد

این است مقام لا بل به خود حاضر و به حق حاضر. حدیث «**مَن عَرَفَ نفسَه، فقَد عَرف ربّه**» به حقیقت این است.

بدان ای سالک طریق که فنا بر سه قسم است: یکی فنای وجود بشریت که آن نهایت مبتدیان این طریق است. دوم فنای نفس سالک که آن،[۳] عبارت از آن بی‌شعوری و بی‌خودی است، و آن[۴] نهایت سلوک متوسطان این طریق است. سیوم[۵] فنای وصف سالک که عبارت از زایل‌شدن زایل‌شدن بی‌خودی و بی‌شعوری است و این نهایت سلوک منتهیان این طریق است. پس از زایل‌شدن این همه اوصاف آنچه از سالک ظاهر می‌شود جز حضور و آگاهی هیچ نیست و این حضور و آگاهی علی‌الدوام صفت ذاتی حق است – سبحانه و تعالی–.

این زمان سالک هرچند در خود نظر می‌کند جز این حضور و آگاهی هیچ نمی‌یابد و هر چند می‌خواهد که این حضور و آگاهی را از خود دور کند نمی‌تواند. این است معنی لا بل به خود حاضر و به حق حاضر و این است وجود موهوب حقانی.

این مرتبهٔ خدادانان[۶] این طریق است.[۷]

---

۱. آ: – آن

۲. ب: + که

۳. آ: – آن

٤. ب: این

٥. ب: سیّم

٦. ب: خداداان

۷. در نسخهٔ «ب» بخشی تکراری در اینجا آورده شده است که در نسخهٔ «آ» نمی‌باشد و به نظر می‌آید اشتباه کاتب کاتب است. آن متن این است: «بیت: اگر چشمت شود روشن بوینی/ بسی راه از خداخوان تا خداداان. لا بل به خود حاضر و به حق حاضر. ذکر منتهیان این طریق در این مقام فناء فنا آن است که حضور و آگاهی خود را که مغز و حقیقت ذکر است مدتی به این بی‌شعوری و بی‌خودی دردهند تا آنزمانکه این اوصف که بی‌خودی و بی‌شعوری است

مصرع[۱]:

گر خدادانی بیا اسرار حق اظهار کن

بیت[۲]:

خدادان[۳] گر خدادان شد به تحقیق   به موری داد حق ملک سلیمان

[بیت:]

بنده بود این‌جا رسید و شاه شد   رهبر و[۴] ره‌بر[۵] نماند و راه شد
آب کوزه چون در آب جو شود   محو گردد در وی و جو او [۴۰ب] شود
وصف او فانی شد و ذاتش بقا   زین سپس نی کم شود، نی بد لقا

این مقام، مقام[۶] کشش است.

بیت[۷]:

در کشش افتی روش گم گرددت   گر بود یک قطره[۸] قلزم[(۳۵)] گرددت

(عطار)

[بیت:]

گر کششی است ناگهان، تا نبری به خود گمان   پیک قبول ماست آن، کان سوی مات می‌کشد
باش زبون هر فره، تا بگشایدت گره   درد گزین که درد به، کان به دوات می‌کشد

این مقام، مقام[۱] درد و سوز است و مقام عشق است.

نیز به تمامه از ایشان زایل شود که هیچ وصفی از اوصاف بشریت در ایشان باقی نماند. این است فناء فناء فنا و فناء اتم عبارت از این فنا است.

۱. ب: بیت

۲. ب: – بیت

۳. ب: خداخوان

۴. ب: – و

۵. ب: ره رو

۶. – مقام

۷. ب: – بیت

۸. ب: یکقره

مثنوی:[۲]

عشق آن شعله است کو چون برفروخت — هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
تیغ لا در قتل غیر حق براند — در نگر[۳] زان پس[٤] که بعد لا چه ماند
ماند الا الله، باقی جمله رفت — شاد باش ای عشق، شرکت سوز رفت

(مولوی)

این مقام، مقام[٥] توحید و وحدت است. در این مقام بوده است که بعضی از[٦] اکابر مغلوب شدند[۷] و فریاد[۸] «سبحانی[۹] ما أعظم شأنی» برآوردند.[۱۰]

آنچنان بوده است که سلطان العارفین(۲۶) گاهی در این مقام مغلوب می‌شده‌اند و این عبارت می‌فرموده‌اند. بعضی از یاران ایشان که به این مقام[۱۱] عالی نرسیده بوده‌اند و محرم این مقام نبوده‌اند گفته باشند به ایشان که عجب است از شما که همچنان می‌گویید.[۱۲] ایشان گفته باشند که اگر من بعد[۱۳] بگویم هرکسی از شما[۱٤] کاردی بگیرید و مرا بکشید.

بیت:

۱. آ: - مقام
۲. ب: بیت
۳. آ: نگیر
۴. ب: بس
۵. آ: - مقام
۶. ب: - از
۷. ب: شده‌اند
۸. ب: + ی
۹. ب: + و
۱۰. ب: برآوردن
۱۱. آ: - مقام
۱۲. آ: می‌گویند
۱۳. آ: - بعد
۱۴. ب: شمایان

مرا کشید و طنابی به گردن اندازید کشان‌کشان چو سگانم به کوی یار برید

جماعتی از بی‌حوصلگان[۱] بی‌مایه، کاردها گرفته ایستاده باشند، حضرت شیخ مغلوب شده باز باز این حکایت گفته باشند که[۲] «المغلوب معذور». [۳] ایشان معذور نداشته، کاردها بر ایشان زده زده باشند. اتفاقاً برعکس از جهل، همه بر خود زده‌اند و خود را [۴۱ الف] هلاک کرده.[۴]

بیت:

ای‌بسا کس را که صورت راه زد قصد صورت کرد و بر الله زد

(مولوی)

بعد از رسیدن به این مقام عالی که چشم دل سالکان گشاده شد هرچند در[۵] خود نظر کردند کردند جز وجه باقی هیچ چیز ندیدند، آن بود که هرکس مناسب استعداد خود در این مقام سخنی گفتند.

بیت:

کجا غیر و کو غیر و کو نقش غیر سوی[۶] الله و الله ما فی الوجود

[بیت:]

به غیر از دوست در عالم کسی نیست و ما فی الدار غیر الله دیّار

و در این مقام بود که بعضی از[۷] اکابر سخنان بلند گفتند.

بیت:

۱. آ و ب: بی‌حوصله‌گان
۲. آ: - که
۳. ب: + و
۴. آ: کرد
۵. ب: + در
۶. ب: سو
۷. آ: - از

صفّه و بام و سرا جمله پر است از خدا　　چشم[۱] دلی برگشا تا که رسد روشنی

و حضرت[۲] مولانا عبدالرحمن جامی(۲۷) –قدس سره- می‌فرمایند:

رباعی:

همسایه و همنشین و همره همه اوست　　در دلق گدا و کسوت[۳]شه همه اوست
در انجمن فرق و نهانخانه جمع　　بالله همه اوست ثم بالله همه اوست
(جامی)

زینهار و هزار زینهار ای سالک طریق ما[٤] پس از این‌همه سلوک که بلندتر گفته شد تا[٥] به این به این مقام عالی نرسی که هرچند در خود نظر کنی جز حضور و آگاهی هیچ نیابی و هرچند خواهی که این حضور و آگاهی را از خود دور کنی،[٦] نتوانی؛ از سخنان بلند این طایفه نگویی که که اگر گویی بی‌محل گفته باشی. این را افتراء[۷] کذبست گفته‌اند به حق – سبحانه و تعالی- . یعنی یعنی حق – سبحانه و تعالی[۸]- مرا این‌چنین حال داده است و حال آنکه او را این حال نیست.

این چنین کس را وعید بسیار است، کم‌ترین عقوبت او در دنیا آن است که هرگز به این حال مشرف نخواهد شد. با وجود رسیدن به این مقام عالی گفتن این سخنان بر غیر اهلش جایز نداشته‌اند.

بیت:

---

۱. آ: + و
۲. ب: + مخدومی
۳. ب: اطلس
٤. ب: – ما
٥. آ: – تا
٦. ب: – کنی
۷. ب: اقراء
۸. آ: – و تعالی

به نادانان مگو سرّ حقایق [۴۱ب] که هر گوشی سخن را نیست لایق

مگر به محرمان این طریق. علی‌الخصوص بر بعضی علما که زهد و[1] خشکی و تقوا بر ایشان غالب است و ایشان پُرند از زهد و علم و دانش خود، و هیچ جای[2] آنکه از این[3] سخنان در کوزهٔ کوزهٔ استعداد ایشان گنجد نمانده است.

بیت:

با زاهدان مگویید اسرار عشق و مستی تا بی‌خبر بمیرند از ننگ خودپرستی

(حافظ)

[بیت:]

با زاهدان خشک مگو حرف حق بلند منصور را ببین[4] که چه بر دار می‌کشد[5]

(صائب تبریزی)

این سخنان را وجودی می‌باید که او تهی و فانی شده باشد از جمیع اوصاف بشریت. چون‌که ایشان را هیچ مناسبتی به این سخنان نیست، هیچ بهره[ای] از این سخنان به ایشان نمی‌رسد؛ از این جهت بعضی اکابر را طعنه و تکفیر و انکار کرده‌اند.

بیت:

منکر چه شوی به حالت زنده دلان! چون هرچه تو را نیست کسی را نبوَد؟

[بیت:]

ای اولیای[6] حق را از حق جدا شمرده[7] گر ظن نیک داری با اولیا چه باشد

(مولوی)

---

۱. ب: – و

۲. ب: جایی

۳. ب: – این

٤. ب: بویین

٥. این بیت در نسخهٔ «آ» جا افتاده و از نسخهٔ «ب» بازنویسی شده است.

٦. آ: اولیاء

۷. آ: شمردن

مگر آنکه صدیق و مخلص باشد، از کمال صدق و اخلاص[۱] سخنان این مردم را دیده و شنوده است و هیچ شبهه[ای] او را نمانده، این سخنان می‌گوید، امید است که گفته گفته و کرده کرده حال او شود – ان شاءالله تعالی–.

پی‌نوشت‌ها

۱. کاسان شهری است در آن سوی رود سیحون ابتدای ترکستان و بعد از شهر چاچ (تاشکند امروزی)، واقع در درهٔ فرغانه که اکنون در جنوب ایالت نمنگان در شرق ازبکستان قرار دارد (*دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج۷: ۷۹).

۲. در جست‌وجوی منبع این حدیث، تنها احادیث و روایات مشابهی یافت شد، اما دقیقاً عین حدیث مذکور یافت نشد. احادیثی چون: رُوِیَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص خَیْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (*جامع‌الاخبار*)، دیگر قَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) أَفْضَلُ الْعِلْمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَفْضَلُ الدُّعَاءِ الِاسْتِغْفَارُ ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ(ص) فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِک (جامع‌الاخبار).

۳. عبیدالله خان شیبانی: ابوالغازی سلطان عبیدالله خان شیبانی یا همان عبیدالله ازبک، (۹۴۶ق/۱۵۳۹م). یکی از امرا و سلاطینی بود که کاسانی را مورد احترام قرار می‌داد و به وی ارادت می‌ورزید. خواجگی احمد کاسانی نیز نسبت به وی ارادت داشت و در بسیاری از رسائلش او را مدح گفته است، چنانکه رسالهٔ *چهار کلمه* را با ستایش او آغاز کرده است و در آن، از وی به «محبوب قلوب درویشان، عبیدالله خان» نام برده است. کاسانی همچنین در *سلسلةالصدیقین* این سلطان را در ردیف مشایخ سلسله خواجگان آورده است، و رسالهٔ *گل و نوروز* را به مناسبت پیوستن عبیدالله خان به گروه درویشان تألیف کرده است. همچنین از رسالهٔ *واقعه حقانیه* وی چنین برمی‌آید که در لشکرکشی عبیدالله ازبک به خراسان جزو ملازمان وی بوده است (*دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج۷، ۸۰–۷۹؛ منزوی، ج۲، ۶۶۳ –۶۶۲).

۴. مصحح این رساله در جست‌وجوی منبع این روایت، به حدیثی که زراره از امام باقر(ع) نقل می‌کند دست یافت که درباره عهد الست می‌باشد و آن حدیث این است: «عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَه عَنْ زُرَارَه أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا جَعْفَرٍ(ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ– وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ

۱. ب: + و

مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى إِلَى آخِرِ الْآيَة فَقَالَ وَ أَبُوهُ يَسْمَعُ^(ع) حَدَّثَنِی أَبِی أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابِ التُّرْبَةِ الَّتِی خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ^(ع) فَصَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْعَذْبَ الْفُرَاتَ ثُمَّ تَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ثُمَّ صَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْمَالِحَ الْأُجَاجَ فَتَرَكَهَا أَرْبَعِينَ صَبَاحاً فَلَمَّا اخْتَمَرَتِ الطِّينَة أَخَذَهَا فَعَرَكَهَا عَرْكاً شَدِيداً فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ مِنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ وَ أَمَرَهُمْ جَمِيعاً أَنْ يَقَعُوا فِی النَّارِ فَدَخَلَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ أَبَى أَصْحَابُ الشِّمَالِ أَنْ يَدْخُلُوهَا»، (كلینی، ۱۳۶۲، ج۲: ۷).

۵. خواجگان: در مآخذ از طریقت نقشبندیه به‌عنوان طریقت خواجگان یاد شده است (*فرهنگ ادبیات فارسی*).

۶. معنعن به‌معنای سلسله‌وار، به حدیثی گویند که زنجیرهٔ سند آن مرتب باشد... (*لغت‌نامه دهخدا*).

۷. به نظر می‌رسد این سخن و حکمت که کاسانی در این رساله و رسائل دیگرش به دفعات آن را تکرار می‌نماید و بر اهمیت آن تأکید بسیار دارد، برگرفته از احادیث و روایاتی از این قبیل باشد: «عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ^(ع) إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَدُمْ عَلَيْهِ سَنَةً ثُمَّ يَتَحَوَّلُ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَى غَيْرِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يَكُونُ فِيهَا فِی عَامِهِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ» و همچنین «عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَارَه عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ^(ع) قَالَ قَالَ أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا دَاوَمَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ وَ إِنْ قَلَّ»و«أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ عِيسَى بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ فَضَالَه بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَه بْنِ عَمَّارٍ عَنْ نَجَبَه عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ^(ع) قَالَ مَا مِنْ شَیْءٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عَمَلٍ يُدَاوَمُ عَلَيْهِ وَ إِنْ قَلَّ» (کلینی، ۱۳۶۲، ج۲: ۸۲).

۸. این روایت در کتب معتبر نقل شده است از جمله *بحارالانوار، معانی الاخبار، قرب الاسناد* و... اما در ادامه آن و در پاسخ پیامبر^(ص) به معنای بُله تقریر دیگری است متفاوت از استنباط کاسانی از این روایت: ...أَبِی عَنِ الْحِمْيَرِیِّ عَنْ هَارُونَ عَنِ ابْنِ صَدَقَه عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ النَّبِیُّ^(ص) دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْبُلْهَ قَالَ قُلْتُ مَا الْبُلْهُ فَقَالَ الْعَاقِلُ فِی الْخَيْرِ وَ الْغَافِلُ عَنِ الشَّرِّ الَّذِی يَصُومُ فِی كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثَةَ أَيَّام (شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۲۰۳)، که ترجمه این روایت این است: سعد بن صدقه از حضرت صادق از پدرش از نیای بزرگوارش علیهم السّلام روایت نموده که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: وارد بهشت شدم و دیدم بیشتر اهل آن افرادی هستند که به امور دنیا اهتمامی ندارند و لکن در أمر آخرت زیرکند عرض کردم: «بُله» (خوشخوی و نیک‌فطرت که به دقایق امور کمتر

می‌رسد) یعنی چه؟ فرمود: آن کس که در انجام نیکی‌ها عاقل است و از بدی بی‌خبر (اصلاً اندیشه بد در سر نمی‌پرورد)، آنکه در هر ماه سه روز روزه می‌گیرد (شیخ صدوق، ۱۴۰۳، ج۲: ۲۲).

۹. این بیت در دیوان عطار بدین شکل آمده است:

دیگران را وعده فردا بود   لیک او را نقد هم اینجا بود

۱۰. شبلی: ابوبکر شبلی، نام او جعفربن‌یونس است و نام‌های دیگری همچون دلف‌بن‌جعفر و دلف‌بن‌جحدر نیز برایش ذکر کرده‌اند، اما بر قبر وی در بغداد جعفربن‌یونس نوشته‌اند. سلمی در *طبقات‌الصوفیة* نام وی را در فهرست چهارمین طبقۀ بزرگان تصوف می‌آورد. وی او را خراسانی‌الاصل اما مولدش را بغداد می‌داند. شبلی هشتادوهفت سال عمر کرد و در سال ۳۳۴ قمری از دنیا رفت. از وی سخنان عارفانۀ بسیاری نقل کرده‌اند که در *نفحات‌الانس* جامی و *طبقات الصوفیة* سلمی برخی از آن‌ها آورده شده است.

۱۱. سنایی غزنوی. این بیت در *دیوان سنایی* این‌گونه آمده است:

به هر چه از راه دور افتی چه کفر آن حرف و چه ایمان

به هر چه از دوست وامانی چه زشت آن نقش و چه زیبا

۱۲. خواجه علاءالدین عطّار: نام وی محمدبن‌محمد البخاری است. او شاگرد بلاواسطه و داماد خواجه بهاءالدین نقشبند بوده است و حضرت خواجه در زمان حیات خود حواله تربیت بسیاری از شاگردان را به او می‌دادند. وی با یک واسطه استاد خواجه عبیدالله احرار و با دو واسطه استاد جامی است. وفات ایشان به گفتۀ جامی در تاریخ ۲۰ رجب سال ۸۲۰ قمری بوده است و مزار ایشان در ده نوچغانیان است (پارسا، ۱۳۵۴، ۹ - ۸؛ جامی، ۱۳۸۲: ۳۹۶ -۳۹۴).

۱۳. چغانیان که معرب صغانیان است ناحیه‌ای است واقع در مسیر علیای آمودریا (جیحون)، (*لغت‌نامه دهخدا*).

۱۴. *آداب السالکین* از جمله رسائل کاسانی است که در آن از آداب و اموری که سالک طریق باید آن‌ها را رعایت کند سخن گفته است. این رساله از جمله حجیم‌ترین رسائل کاسانی است که در نسخه مجلس«آ» ۳۱ برگ دارد.

۱۵. کاسانی در *آداب السالکین*، این جمله را بیشتر توضیح می‌دهد: «چرا که عبارت از عمر نفسی چندی است معدود فی علم‌الله. ماضی مرده است می‌گویند مستقبل نزاده است و حال در نزع است. یعنی

هرچه گذشته است پیش منتهیان قابل تدارک نیست، چرا که اگر به تدارک آن مشغول شوند وقت از دست می‌رود، هرچه الوقت سیف قاطع گفته‌اند ...مستقبل نزاده است یعنی هنوز نیامده است تا آمدن را عمر وفا می‌کند یا نی؟ چرا که این طایفه هر نفس را نفس اخیر اعتبار می‌کنند» (کاسانی، رسالهٔ *آداب السالکین*، نسخهٔ مجلس، برگ ۵۴ب).

۱۶. سنایی غزنوی. مصرع دوم این بیت در دیوان او چنین است:

حب دنیا پای‌بند است ار همه یک سوزن است

۱۷. خواجه عبیدالله احرار: ناصرالدین عبیدالله احرار در ماه رمضان ۸۰۶ قمری در باغستان که دهی از توابع تاشکند است زاده شد. هنوز اوایل حال او بود که برخی بزرگان پیش‌بینی کردند که احرار در آینده به مقام والایی خواهد رسید. در سال ۸۵۵ از باغستان به سمرقند عزیمت کرد و تا پایان زندگی همان جا ماند. وی از بزرگان طریقهٔ نقشبندیه بود و این طریق را از مولانا یعقوب چرخی که یکی از خلفای بهاءالدین نقشبند است دریافت کرده بود. برای خواجه عبیدالله احرار کرامات بسیاری ذکر کرده‌اند؛ چنانچه گویند: در هجده‌سالگی چنان ذکر بر وی مستولی بود که از هر چیز حتی از باد و درختان هم آواز ذکر می‌شنید. رفتار او با مریدان و خادمان و اصحاب خود نمونهٔ اعلای مساوات انسانی بود. دربارهٔ احوال و آثار او منابع جامعی در دست است؛ از جمله *رشحات عین الحیات*، *احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار* (واعظ کاشفی، بی‌تا، ج۲: ۳۸۷و۴۱۵).

۱۸. حضرت امیر قاسم: سید معین‌الدین علی‌بن‌نصیرالدین هارون‌بن‌ابوالقاسم حسینی تبریزی معروف به قاسم انوار یا شاه قاسم انوار است که کاسانی در رسالهٔ *در بیان ذکر* خویش از وی با عنوان قاسم عارف هم یاد می‌کند. وی یکی از مشاهیر شعرای صوفی‌مشرب ایران و یکی از بزرگان قرن نهم بود. او در ۷۵۷ قمری ولادت یافت و جوانی را در تبریز گذراند و به همین جهت به تبریزی معروف شد. در ۸۳۷ قمری در خرجرد جام درگذشت. قاسم انوار در شعر، قاسم و قاسمی تخلص می‌کرده و گذشته از دیوان غزلیاتش که معروف است آثار دیگری نیز به نظم و نثر داشته است که عبارتند از: *مثنوی توجه‌نامه* یا *واقعه هرات*، *انیس العاشقین*، رساله *وجود*، *مکاتیب*، *سؤال و جواب* و رسالهٔ *الامانة* (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲۹۲ -۲۹۱؛ جامی، ۵۹۲ و ۵۹۰).

۱۹. خواجه بهاءالحق والدین: خواجه محمدبن‌محمد بخاری (۷۱۸-۷۹۱ق) عارف نامدار و مؤسس سلسله نقشبندیه است. وی به خواجه بزرگ و شاه نقشبند ملقب است. خواجه در قصر هندوان، روستایی در نزدیکی بخارا که بعدها به قصر عارفان شهرت یافت به دنیا آمد. پدرش از صوفیان زمان خود بود. بهاءالدین در هجده‌سالگی به خدمت خواجه سماسی درآمد و تحت تعلیم او قرار گرفت. پس از

درگذشت سماسی همراه جدش به سمرقند رفت و صحبت درویشان چندی را درک کرد. بهاءالدین حنفی‌مذهب بود و به ائمهٔ شیعه نیز ارادت می‌ورزید. در منابع سلسلهٔ مشایخ او را از دو طریق، یکی از راه امام رضا و دیگری از راه حسن بصری به حضرت علی رسانده‌اند (*دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج۱۳: ۷۲ - ۷۴).

۲۰. قاشق و کفگیر کوچک (*لغت‌نامه دهخدا*) چمچه در دیگ خستن: قاشق در دیگ زدن، هم‌زدن غذا.

۲۱. این سخن را در *ارشادالقلوب* این‌گونه می‌یابیم: «**أفضل الطاعات مراقبة الحق سبحانه و تعالی علی دوام الأوقات و من سعادة المرء أن یلزم نفسه المحاسبة و المراقبة و سیاسة نفسه باطلاع الله و مشاهدته لها و أنها لا تغیب عن نظره و لا یخرج عن علمه و ینبغی للواعظ غیره أن یعظ نفسه قبلهم و لا یغره اجتماع الناس علیه و الاستماع منه فإنهم یراقبون ظاهره والله شهید علی ما فی باطنه**» (دیلمی، ۱۴۱۲، ج۱: ۱۲۸).

۲۲. این حدیث را در *بحارالانوار* به صورت‌های زیر می‌یابیم: **تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة**، (مجلسی، ج ۶۶: ۲۹۳)؛ **عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ**(ع) **قَالَ تَفَکُّرُ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ**، (مجلسی، ج ۶۸: ۳۲۷).

۲۳. در جست‌وجوی منبع این حدیث، خود این حدیث با این الفاظ یافت نشد، اما با اندک تفاوت در کتب معتبر حدیثی نقل شده است. واژه «لیُغان» که در نسخهٔ «آ» «لیعان» آمده است در *کشف‌الغمة فی معرفةالائمه*، ج۲: ۲۵۴، به‌صورت «لیران» نیز آمده است و آن حدیث در کتاب مذکور این‌گونه نقل شده: «**انه لیران علی قلبی و انی لاستغفر بالنهار سبعین مرة**». در اینجا «لیران» به معنای «غلبه می‌شود» ترجمه شده است (زواره‌ای، ۱۳۸۲، ج۳: ۶۴). و در کتب دیگر همان واژه «لَیُغان» آمده و اصل حدیث با اندکی تفاوت نقل شده است. مثلاً در *بحارالانوار* آمده است «**انه لیُغانُ علی قلبی فاستغفرالله فی الیوم سبعین مرة**»، (مجلسی، بی‌تا، ج ۶۰: ۱۸۳). دربارهٔ معنای واژهٔ لیُغانُ در *مصباح المنیر* آمده است: وَ فِی حَدِیثٍ «**و إِنَّهُ لَیُغَانُ عَلَی قَلْبِی» کِنَایَة عَنِ الاشْتِغَالِ عَنِ الْمُرَاقَبَة بِالْمَصَالِحِ الدُّنْیَوِیَّة فَإِنَّهَا وَ إِنْ کَانَتْ مُهِمَّة فَهِی فِی مُقَابَلَة الْأُمُورِ الْأُخْرَوِیَّة کَاللَّهْوِ عِنْدَ أَهْلِ الْمُرَاقَبَة**» (مقری، بی‌تا، ج۲: ۴۶۰). و در *النهایة فی غریب الحدیث و الاثر* آمده است: **أراد ما یغشاه من السّهو الذی لا یخلو منه البشر، لأنّ قلبه أبدا کان مشغولا باللّه تعالی، فإن عرض له وقتا ما عارض بشریٌّ یشغله من أمور الأمّة و الملّة و مصالحهما عدّ ذلک ذنبا و تقصیرا، فیفزع إلی الاستغفار**» (ابن‌اثیر، ۱۴۱۲، ج۳: ۴۰۳).

۲۴. نام دهی است از بخش سراسکند شهرستان تبریز *(لغت‌نامه دهخدا)*، اما در اینجا به معنای جا و مکان است.

۲۵. دریا

۲۶. سلطان‌العارفین (بایزید بسطامی)، کاسانی از بایزید بسطامی در این رساله با عناوینی چون «سلطان‌العارفین» و گویندهٔ «سبحانی ما أعظم شأنی» یاد می‌کند. نام وی طیفوربن‌عیسی بن آدم بن سروشان است. جد او سروشان مجوسی بوده و مسلمان شده بود. طیفور و دو برادر دیگرش آدم و علی هر سه از عابدان و زاهدان بزرگ و صاحب احوال بودند. وی در بسطام به دنیا آمد و در سال ۲۷۱ قمری از دنیا رفت. شطحیات او به‌اندازه‌ای شهرت یافت که بسیاری از عارفان و صوفیان از آن الهام گرفتند. از جملهٔ این شطحیات عبارت «سبحانی ما أعظم شأنی» می‌باشد. شور و غلبه‌ای که این جمله با خود دارد در حکایات صوفیه بیان شاعرانه‌ای می‌یابد، چنانکه عطار و مولانا از «سبحانی ما أعظم شأنی» گفتن بایزید حکایات بسیار لطیفی ساخته‌اند حاکی از اتحاد عارف با حق. درحقیقت بنا به قول استاد عبدالحسین زرین‌کوب بخش عمده‌ای از شطحیات بایزید از جمله این کلام گستاخانه، لطیف و درعین‌حال حاکی از حالتی است که در آن عارف خویشتن را با حق متحد می‌یابد (سلمی، ۱۴۱۹: ۶۷؛ عطار، ۱۳۸۱، ج ۱: ۱۴۰؛ *مثنوی معنوی*، دفتر چهارم، ابیات: ۲۱۵۳ - ۲۱۰۱؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۶: ۴۴).

۲۷. مولانا عبدالرحمن جامی: نورالدین عبدالرحمن (۸۹۸-۸۱۷ ق) ادیب، عارف و شاعر قرن نهم. وی در جوانی در علوم متداول عصر تبحر یافت و با بزرگان فرقهٔ نقشبندیه آشنا شد و دست ارادت به عارف و صوفی مشهور سعدالدین کاشغری و عبیدالله احرار داد. از آثار او می‌توان به *نفحات الانس*، *خمسة المتحیرین*، *هفت اورنگ*، *شواهد النبوة* و *بهارستان* اشاره کرد (*فرهنگ ادبیات فارسی*، ۱۳۸۷: ۴۶۶ - ۴۶۵).

منابع

- ابن‌اثیر، مبارک بن محمد. (۱۴۱۲)، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ریاض: دار ابن‌الجوزی.
- انوشه، حسن. دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در آسیای میانه ،تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰،
- پارسا، خواجه محمد. (۱۳۸۱)، فصل‌الخطاب، جلیل مسگرنژاد، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- پژوهنده، لیلی. (تابستان ۱۳۷۷)، «گل نوروز»، *مقالات و بررسی‌ها*، دفتر ۶۳،

- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۸۲)، نفحات‌الانس من حضرات‌القدس، به‌کوشش محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: اطلاعات.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۴)، دیوان حافظ، براساس نسخه قزوینی و غنی با مقدمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: ناهید.
- *دائرة المعارف بزرگ اسلامی.*
- دیلمی، حسن. (۱۴۱۲)، *ارشاد القلوب الی الصواب*، قم: شریف رضی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۶)، جستجو *در تصوف ایران*، چاپ پنجم، تهران: امیرکبیر
- زواره‌ای، علی بن حسین. (۱۳۸۲)، *کشف‌الغمة* (ترجمه و شرح)، چاپ سوم، تهران: اسلامیه
- سلمی، عبدالرحمن. (۱۴۱۹)، *طبقات الصوفیه*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- عطار، محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۱)، *تذکرة الاولیاء*، تهران: سپهر ادب.
- *فرهنگ ادبیات فارسی*، (۱۳۸۷) تهران: نشر نو.
- کاسانی، خواجگی احمد. رساله *آداب السالکین*، نسخۀ خطی کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۵.
- ـــــــــ. *چهار کلمه*، نسخۀ خطی کتابخانۀ مرعشی نجفی، شمارۀ ۱۲۵۳۷.
- ـــــــــ. *گل نوروز*، نسخۀ خطی کتابخانۀ گنج بخش، شمارۀ ۱۴۰۱.
- ـــــــــ. رسالۀ وجود، نسخه خطی کتابخانۀ مجلس، شمارۀ ۳۳۵.
- ـــــــــ. رساله *در بیان ذکر*، نسخۀ خطی کتابخانه مجلس، شماره ۳۳۵.
- کشمی بدخشی برهانپوری، محمدهاشم. (۱۳۷۴)، *نسمات‌القدس من حدائق‌الانس*، تصحیح منیر جهان‌ملك، تهران: کتابخانه دانشکده ادبیات، پایان‌نامه دکتری،
- کلینی، محمدبن‌یعقوب. (۱۳۶۲)، *الکافی*، چاپ دوم، تهران: اسلامیه.
- *لغت‌نامه دهخدا.*
- مجلسی، محمدباقر. (بی‌تا)، *بحارالانوار*، تهران: اسماعیلیه.
- محدث نوری، حسن‌بن محمدتقی. (۱۴۰۸)، *مستدرک الوسائل*، قم: مؤسسه آل‌البیت لإحیاء التراث.
- مقری قیومی، احمدبن‌محمد بن‌علی. (بی‌تا)، *مصباح‌المنیر فی غریب الشرح‌الکبیر للرافعی.*
- منزوی، احمد. (۱۳۶۴)، *فهرست مشترک نسخه‌های خطی* پاکستان، اسلام‌آباد: بی‌نا.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۷) *مثنوی معنوی*، قم: اندیشه ماندگار.
- نفیسی، سعید. (۱۳۴۴)، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری*، بی‌جا: فروغی.

_ واعظ کاشفی، فخرالدین علی بن الحسین. (بی‌تا)، *رشحات عین الحیات*، علـی اصـغر معینیـان، بی‌جا: بنیاد نیکوکاری نوریانی.

-*International Dictionary Of Historic Places*: Asia And Oceania.

-Svat Soucek ,*A History of Inner Asia* ,Cambridge University press.